

درس دوازدهم

کاوه دادخواه

بند اول : در داستان های ایران ... بی پناه بود.

قلمرو زبانی : چهره : شخصیت / اساطیر : جمع اسطوره ، افسانه ها و قصه ها / اتحاد : یک پارچگی ، یکی شدن / درفش : پرچم، بیرق / معرب : عربی شده / پیش بند چرمین : ترکیب وصفی - چرمین : صفت نسبی / ضحاک : بدل / بن مضاع و فعل امر برافراشت : برافراز

قلمرو ادبی : پشتیبانی کردن دل و بازو : تشخیص ، استعاره مکنیه / برنیزه کردن کنایه از برافراشتن / تشبیه: دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده (مشبه) پشتیبان (مشبه به) بند دوم : ضحاک ، معرب اژی دهاک..... مایه رنج وی می شود .

قلمرو زبانی : مظهر : نشانه ، محل ظهور / خوی : اخلاق / ابلیس : شیطان و اهریمن / خوالیگر : آشپز ، طبّاخ (خالیگر تلفظ درست آن است) / چالاک : زرنگ و سریع ، جلد / خورش : غذا / موجودی دیوزاد: ترکیب وصفی / مرداس : بدل / پاک دین : خداشناس ، دیندار / از پا در آوردن کنایه از نابود کردن بند سوم : پزشکان فرزانه و منش خبیث .

قلمرو زبانی : علاج : مداوا ، درمان / فرزانه : دانشمند ، حکیم / کهتر : خردتر ، خردسال تر ، زبردست / مهتر زادگان : بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان : دفتر محاسبه ، محل وزارت ، خزانه داری / تجسم : تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد : ظلم و ستم / خبیث : ناپاک

بند چهارم : پادشاه ستمگرنویدبخش پیروزی و بهروزی.

قلمرو زبانی : سه تن مرد جنگی : تن : ممیز ، مرد : هسته ، جنگی : صفت فاعلی / فرانک و آبتین : بدل

قلمرو ادبی : چشم به راه بودن : کنایه از منتظر بودن

بند پنجم : در محیطی که ... و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی : // بیداد پیشه : ستمگر و ظالم / پادشاه بیدادپیشه ماردوش : دو ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : روزهای سیاه: تناقض / روزهای سیاه: کنایه از ظلم و ستم / تاریکی استعاره از تباهی / ستم / تناقض: روزهای

سیاه

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده ، مرکب (شهر/ یار) / انجمن شدن: جمع شدن

قلمرو ادبی: جهان: مجاز / مصرع دوم : کنایه از بعد زمان طولانی

قلمرو فکری: وقتی ضحاک پادشاه جهان شد ؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید.

۲- نهان گشت کردار فرزنانگان پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: فرزنانگان : دانایان و خوبان / پراکنده : غیر ساده (پراکند/ ه) / دیوانگان : (دیوانه / ان) (گ : واج

میانجی) / واج آرای « ن »

قلمرو ادبی: تضاد: دیوانگان ، فرزنانگان ؛ نهان گشت ، پراکنده گشت / کنایه : « پراکنده شدن نام » کنایه از « مشهور شد.» /

دیوانگان : ایهام : الف: دیوانه ها ب: طرفداران ضحاک

قلمرو فکری: راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت مشهور شدند. (خواسته های بی

خردان شایع شد)

۳- هنر خوار شد ، جادویی ارجمند نهان راستی ، آشکارا گزند

قلمرو زبانی: هنر : فضیلت ، شایستگی / خوار: پست ، زبون (خار: تیغ) / جادویی: جادوگری / جادو : نیرنگ ، دروغ

ارجمند: شایسته ، با ارزش / گزند : آسیب ، آفت / در جمله های «جادویی ارجمند» ، «نهان راستی» و «آشکارا گزند»

فعل « شد » به قرینه لفظی حذف شده است . / مسند : خار ، ارجمند ، نهان ، آشکارا

قلمرو ادبی: تضاد: « هنر، جادویی » « نهان ، آشکارا » «خوار ، ارجمند» و «راستی ، گزند»

قلمرو فکری: هنر و فضیلت بی ارزش شد، کارهای نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد ، تباهی همه جا را فرا

گرفت. (جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در

برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک جادویی را رواج می دهد و این نشان می دهد که جادویی عملی اهریمنی

است)

۴- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

قلمرو زبانی: برآمد : سپری شد / تنگی: سختی

قلمرو ادبی: واج آرای « ر- د » / اژدها : استعاره از ضحاک / به تنگی فراز کشیدن: کنایه از دچار سختی شدن

قلمرو فکری: مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک را دچار گرفتار و سختی کرد (و روزگارش به تنگی و تلخی گرایید.)

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی: را : فک اضافه (دو لبِ ضحاک) / گشادی : گشاده شدن ، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ « دو لب » نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو ادبی: روز و شب مجاز از همواره ، مدام / لب و شب : جناس / گشودن زبان کنایه از سخن گفتن / لب مجاز از دهان قلمرو فکری: روز و شب ، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد. / مفهوم بیت : نشان دهنده شدت ترس و نگرانی ضحاک از فریدون

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)

قلمرو ادبی: کنایه: پشت راست کردن: کنایه از ثابت و مستقر شدن ، قدرت یافتن.

قلمرو فکری: برای اینکه پادشاهی خود را نیرو بخشد واستوار کند از هر کشوری بزرگان را (برای مشورت) دعوت کرد .

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پر هنر با گهر بخردان،

قلمرو زبانی: موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند / با گهر : دارای اصل و نسب

قلمرو فکری: از آن پس (خطاب) به موبدان چنین گفت که ای دانایان شایسته و نامور ... (موقوف المعانی با بیت ۸ و ۹)

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی: را : حرف اضافه (من در نهان یک دشمن دارم) / است در مصرع اول غیر اسنادی به معنای وجود داشتن / است در مصرع دوم اسنادی

قلمرو ادبی: سخن مجاز از موضوع / روشن بودن سخن : حس آمیزی

قلمرو فکری: من یک دشمن پنهانی دارم که دانایان این موضوع را می دانند .

۹- یکی محضر اکنون ببايد نوشت که جز تخم نیکی ، سپهبد نکشت

قلمرو زبانی: محضر : گواهی نامه ، استشهاد نامه / سپهبد: سردار لشکر ، منظور «ضحاک» است

قلمرو ادبی: تخم نیکی کاشتن کنایه از کار نیک کردن / تخم نیکی : تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) .

قلمرو فکری: محتوای استشهادنامه باید این باشد که سپهبد (ضحاک) جز نیکی و خیر خواهی نکرده است (اکنون باید

گواهی نامه ای نوشته شود که من (ضحاک) فقط کارهای نیک انجام داده ام.)

۱۰- زبیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی: بیم : ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم نظر(هم + داستان =) ، مسند

قلمرو ادبی: مجاز: بر آن کار : گواهی نامه / هم داستان بودن کنایه از موافقت کردن

قلمرو فکری: گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند ، از ترس با آن استشهادنامه موافقت کردند.

۱۱- بدان محضر ازدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی: برنا و پیر مجاز از همه . / استعاره: ازدها ، منظور ضحاک است / پیر و برنا : تضاد

قلمرو فکری: همه مردم به ناچار، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۲- هم آنگه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشیدن دادخواه

قلمرو زبانی: هم آن گه: همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه: بارگاه / برآمد: به گوش رسید / دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم (دادخواهنده) منظور «کاوه» است / خروشیدن دادخواه: نهاد قلمرو ادبی: «شاه» استعاره از ضحاک / دادخواه کنایه از کاوه / واج آرای «د» قلمرو فکری: ناگهان، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی: ستم دیده: صفت مفعولی. (صفت جانشین اسم) / او: ضحاک / بر: نزد، کنار / ش: مفعول (بر نامداران او را بنشانند) مضاف الیه (نزد نامداران او نشانند) قلمرو ادبی: مجاز: ستم دیده «کاوه» / بر نامداران نشانند: کنایه از احترام گذاشتن / واج آرای «ن-د» / قلمرو فکری: کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم که بر گوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ تر / دژم: خشمگین / قلمرو ادبی: جناس همسان: که (حرف ربط)، که (ضمیر) / روی دژم: کنایه از ناراحت و خشمگین قلمرو فکری: ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت: بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهها منم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی: شاهها: منادا / کاوه دادخواه: مسند قلمرو ادبی: کنایه: دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف / بر، سر: جناس قلمرو فکری: کاوه گفت: ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی: یک مرد آهنگر بی زیان: سه ترکیب وصفی (سه: صفت شمارشی- آهنگر / بی زیان: صفت بیانی) / مصراع اول: مسند قلمرو ادبی: آتش استعاره از ستم، بلا و مصیبت / آتش به سر آمدن کنایه از: دچار انواع بلا و مصیبت شدن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- تو شاهی و گر اژدها پیکری نباید بدین داستان داوری

قلمرو زبانی: و: حرف ربط هم پایه ساز / گر: یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها، تنومند: مسند / داستان: موضوع / داوری: قضاوت قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی. / داستان زدن: کنایه از سخن گفتن و بیان اندیشه کردن قلمرو فکری: اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تورااست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی: هفت کشور: ترکیب وصفی / تو را است : نوع را : حرف اضافه

قلمرو ادبی: مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری: اگر پادشاه تمام سرزمین‌ها تو هستی چرا باید ما دچار این همه رنج و سختی باشیم .

۱۹- شماریت با من ببايد گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

قلمرو زبانی : شمار گرفتن : حساب پس دادن

قلمرو ادبی: مجاز : جهان مجاز از مردم جهان / شمار گرفتن کنایه از توضیح دادن

قلمرو فکری: تو باید به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت زگیتی به من چون رسید

قلمرو ادبی: گیتی : مجاز از مردم دنیا

قلمرو فکری: باید به من توضیح بدهی که از گردش روزگار و سرنوشت چه گونه نوبت به من (فرزند من) رسید؟ (موقوف

المعانی)

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید زهر انجمن

قلمرو زبانی: زهر انجمن: از هر طبقه و گروه (کهتران و مهتران) / را: جانشین حرف اضافه

قلمرو فکری: در میان همه مردم چرا مغز فرزند من باید به مارانت داده شود.

۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

قلمرو زبانی: گفتار: سخن (: گفت « بن ماضی» + ار) / شگفت آمدش: نقش دستوری «ش»: متمم

قلمرو ادبی: حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی) / واج آرایبی « د - ب »

قلمرو فکری: ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بچستند پیوند او

قلمرو زبانی: بدو: « د » واج میانجی / پیوند کسی را جستن: اتحاد و یگانگی او را جلب کردن

قلمرو فکری: به خوبی برای ارتباط کاوه و ضحاک تلاش کردند فرزند کاوه را به او برگرداندند.

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی: را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم) /

گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری: پادشاه به کاوه گفت که: آن استشهاد نامه را تأیید کند.

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی: همه محضر: ترکیب وصفی / محضرش - کشورش: نقش «ش»: مضاف الیه / سبک: به سرعت

قلمرو ادبی: پیران مجاز از بزرگان

قلمرو فکری: وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۶- خروشید: « کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی: پایمردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان (ترکیب اضافی مقلوب)
قلمرو ادبی: استعاره: دیو استعاره از ضحاک / کنایه: دل از ترس بریدن = نترسیدن / جناس: دیو، خدیو / واج آرای «د»
قلمرو فکری: کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: « ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید. » (موقوف المعانی)

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

قلمرو زبانی: همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع
قلمرو ادبی: کنایه: دل سپردن کنایه از « قبول کردن » / به سوی دوزخ روی نهادن: کنایه از گناه کردن / دل به گفتار کسی سپردن کنایه از پذیرفتن و تسلیم سخنان کسی شدن / جناس: اوی، سوی، روی
قلمرو فکری: با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید.

۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز بر اندیشم از پادشا

قلمرو زبانی: بر نمی اندیشم: نمی ترسم (اندیشه: ترس) / براندیشم: مضارع اخباری
قلمرو فکری: این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی: و: حرف ربط / لرزان: قید / سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهاد نامه
قلمرو ادبی: جای و پای: جناس
قلمرو فکری: کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلندشد و استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی: انجمن شد: جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است).
قلمرو ادبی: مجاز: بازارگاه = مردم بازار
قلمرو فکری: وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند.

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی: مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام تناسب: داد: الف- حق و عدالت ب- فریاد و اعتراض
قلمرو فکری: کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد.

۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی: کاهنگران: که آهنگران / پشت پای: روی پا، سینه پا / زخم: ضربه / درا: زنگ، پتک آهنگران
قلمرو فکری: کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک، به روی پای خود می بندند ...

۳۳- همان کاوه، آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی: همان: نیز، همانا: قید / بازار مجاز از مردم بازار
قلمرو ادبی: کنایه: گرد برخاستن کنایه از « آماده قیام شدن » / کرد، گرد: جناس / بر و سر: جناس / واج آرای « آ »
قلمرو فکری: به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی : همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشانهٔ صفت فاعلی است / حذف فعل : می گفت یا فریاد می زند به قرینه معنوی / نامداران: - مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده) / قید : خروشان ، نیزه به دست

قلمرو ادبی : نیزه مجاز از پرچم (پرچی که با زدن پیش بند بر سر نیزه ساخته شده است.)

قلمرو فکری : کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست، (موقوف المعانی با بیت بعد)

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی : هوا: هوا داری، طرفداری / کاو: که او

قلمرو ادبی : « هوای کسی کردن » کنایه از « طرفداری کردن » / تضاد : هوای کسی کردن / دل از بند بیرون کردن، کنایه از آزاد شدن / بند مجاز از اسارت

قلمرو فکری : کسی که از فریدون طرفداری کند از اسارت ضحاک رها و آزاد می شود.

۳۶- بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی : بپوید: برخیزید ، حرکت کنید / مهتر : بزرگتر ، ضحاک / آهرمن: اهریمن ، شیطان / را در مصرع دوم : فک اضافه

جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را : فک اضافه « بدل از کسره » به دل دشمن جهان آفرین است.

قلمرو ادبی : تشبیه: این مهتر اهریمن است.

قلمرو فکری : قیام کنید (حرکت کنید - برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند آفریننده جهان است.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گرد جهانی برو انجمن شد نه خرد

قلمرو زبانی : همی رفت : ماضی استمراری / پیش اندرون : پیشاپیش؛ نشانهٔ سبک قدیم / گرد : پهلوان جهانی برو انجمن شد : مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خرد : کوچک (از نظر املائی دقت شود با واژهٔ « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو ادبی : جهان مجاز از مردم جهان / جناس : خرد ، گرد / واج آرایبی « ر »

قلمرو فکری : مرد پهلوان (کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو زبانی : خود : نهاد (کاوه) / همی رفت: ماضی استمراری (می رفت)

قلمرو ادبی : سر اندر کشیدن: کنایه از رفتن / واج آرایبی: س

قلمرو فکری : کاوه می دانست که فریدون کجا است ، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۹- بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آن جا و برخاست غو

قلمرو زبانی : سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ و خروش ، فریاد، غریو / بدیدندش : « ش » : مفعول

قلمرو ادبی : واج آرایبی « د »

قلمرو فکری: کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی: مجاز: گیتی / جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری: فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

قلمرو ادبی: تشبیه: او مثل باد سریع می رفت / جناس: داد، باد

قلمرو فکری: فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینه ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بدند چو پیران که در جنگ، دانا بدند

قلمرو زبانی: به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم، نشانه سبک قدیم / برنا: جوان

قلمرو ادبی: دانا بودن در جنگ کنایه از مهارت و تجربه جنگی داشتن / که، که: جناس

قلمرو فکری: در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ ...

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند (مصراع اول): رفتند، شدند (مصراع دوم) فعل اسنادی / نیرنگ: مکر و حيله، جادو و طلسم /

قلمرو ادبی: شدند، شدند: جناس تام

قلمرو فکری: به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند.

بند پایانی: فریدون بالشکری.....، سرنگون آویخت.

قلمرو زبانی: رویا رویی: مقابله / سروش: فرشته پیام رسان غیب / خجسته: مبارک / ترگ: کلاهخود

قلمرو ادبی: کنایه: دربند کردن: اسیر کردن / کنایه: بُنش ناپدید (بسیار ژرف) / مجاز: ترگ (سر)

قلمرو فکری: بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد: (با گرز گاو سر) ضربه ای به سرش زد و کلاهخود (سرش) را خرد کرد.

(شکست)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (گواهی نامه، استشهاد نامه) درای (پتک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

تو شاهی و گر ازدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر

پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

(پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»
 (ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»
 * هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟
 پذیرش (پ) سوفار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

* زمینه ملّی: همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان گه ز بازار برخاست گرد

یکی محضر اکنون نباید نوشت / که جز تخم نیکی سپهد نکشت

* زمینه قهرمانی: خروشید کای پامردان دیو / بریده دلاز ترس گیهان خدیو

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

روز و شب مجاز از همواره، مدام / لب و شب: جناس / گشودن زبان کنایه از سخن گفتن / لب مجاز از دهان

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار

* از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

سنایی

قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی: فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید استشهد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم: کاوه دادخواه عدل و انصاف دروغین ضحاک را نپذیرفت و با رفتارش، به ستمگری او گواهی داد.

۲- مارانی که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم پیشگی او.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت دردناکی که به واسطه ستم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رها کردن خلق ستم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود. (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس، «پامردان دیو» چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک اورا دستگیری و ظلم و ستم اورا در حق مردم بی گناه تایید می کردند. و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک ستمگرو ظالم است، اعتراضی به او نمی کردند.

گنج حکمت

کاردانی

کشتی گیری بود که در زور آزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بر بستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای در آمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر بر آمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد. گفتم: «علم در همه بابی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

قلمرو زبانی: بدر: ماه کامل / هلال: ماه نو / الحاح: اصرار / نفیر: فریاد / دست گشادن: کشتی گرفتن / گردون پیر: فلک / استعداد مجرد: استعداد به تنهایی / لاف زدن: ادعا کردن / رستم به دستان او زالی (بود حذف به قرینه لفظی) / درحال: فوراً / باب: موضوع بر همه فایق «است»، حذف فعل به قرینه لفظی / مجرد: تنها، محض

قلمرو ادبی: مجاز: بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی؛ هلال مجاز از لاغری، میان تهی، ضعف / بدر در میدان او هلال بودی: کنایه از ضعیف بودن / رستم به دستان او زال: کنایه از ناتوانی / دست گشادن: کنایه از زور آزمایی، کشتی گرفتن / پای گردون پیر بر بستی: کنایه از شکست دادن / گردون پیر: تشخیص / جوان و پیر: تضاد / گشادی و بستی: تضاد / هلال و بدر: تضاد / کوه به هوا بردن: اغراق و کنایه از کار مشکل و غیر ممکن انجام دادن / دست و پا: تناسب / لایق و فایق: جناس و سجع / دستان ایهام تناسب: ۱- دست ها ۲- لقب زال / زال ایهام: ۱- پیر سفید مو ۲- پدر رستم قلمرو فکری: آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلک پیر و با تجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می داد و بر آن ها غلبه می کرد. / مفهوم: انسان کاردان از علم و مهارت، باهم استفاده می کند.

حملة حیدری

درس چهاردهم

قالب شعر: مثنوی